



ابهام زدایی از جامعه مدرنیته (۱) و (۲)

عزت الله فولادوند

ایرانی، ش ۳۲۶۵-۳۲۶۴، ۱۷ و ۱۸/۲/۸۵



چکیده: آقای فولادوند در این نوشتار، تلاش کرده است تا برخی از وجوه جامعه مدرن را بازخوانی کند. تأکید ایشان بر جنبه اقتصادی و صنعتی جوامع مدرن است و شاخصه اصلی را انقلاب در صنعت و تغییر روش‌های کار می‌دانند. اصالت فرد، تخصص‌گرایی، نهادهای مدنی، توسعه شهرنشینی، سکولاریسم و عقلانیت از وجوه با اهمیت جوامع مدرن شناخته شده‌اند و در پایان نیز به برخی مشکلات این جوامع، مانند ازبحام، آلودگی محیط‌زیست، از خود بیگانگی، زیاده‌خواهی، آرزوطلبی، خودکشی، زوال ارزش‌ها، کاهش قدرت خانواده اشاره کرده‌اند.



انقلاب مدرنیته:

مدرنیسم و مدرن سازی دست در دست صنعت گسترش یافته است و این دو لازم و ملزوم یکدیگر بوده‌اند. به مدرنیته باید در چارچوبی نگریست که پیش از آن جریان داشته است. اگر در مقام تشبیه، زمانی را که برای تکامل اجتماعی بشر تا امروز لازم بوده ۱۲ ساعت تخیل کنیم، دنیای صنعتی مدرن نماینده بیش از پنج دقیقه آخر آن نیست. بیش از پانصد هزار سال، گروه‌های کوچک آدمیان ابزاری به جز پاره‌های سنگ و پیوندی به غیر از بستگی‌های ساده خانواری نداشتند و کارشان فقط شکار و میوه چینی بود. ولی از حدود دوازده هزار سال پیش، کم کم شروع به کشت و اهلی کردن بعضی جانوران کردند و بدین ترتیب انقلاب نوسنگی به وجود آمد.

از حدود شش هزار سال پیش، شهرها به وجود آمدند که البته مستلزم اموری مانند بازرگانی و بازار و وضع قوانین و تأسیس حکومت و ایجاد نیروهای مسلح بود. تا پیش از عصر صنعتی، پایه و اساس همه تمدن‌ها، تکنولوژی و سازمان اجتماعی عصر نوسنگی بود. این وضع حتی در قرون وسطا نیز ادامه داشت، تا قرن‌های ۱۷ و ۱۸ در اروپا که باز بشر پرستی دیگر قابل مقایسه با انقلاب نوسنگی کرد؛ انقلاب صنعتی یکی از دو انقلاب عظیمی بود که بشر از دوران شکار و میوه چینی موفق به آن شد. انقلاب نوسنگی به شهرنشینی انجامید. انقلاب صنعتی آدمی را به چنان سطحی از پیشرفت تکنولوژی رساند که، محیط مادی را دگرگون کرد. تمدن نوسنگی هرگز از زیرساخت‌های محدود اقتصادی و فنی فراتر نرفت. تمدن صنعتی حد و مرز نمی‌شناسد.

جامعه مدرن به معنای جامعه صنعتی است. مدرن سازی جامعه پیش از همه چیز مستلزم صنعتی کردن جامعه است. هر خصوصیت مدرنیته مرتبط با دگرگونی‌های ناشی از صنعتی شدن جامعه است که هنوز بیش از دو قرن از عمر آن نمی‌گذرد. هرگاه دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برخاسته از صنعت گسترده‌تری عارض بر جامعه شد، آن جامعه مدرن می‌شود.

منشأ جامعه مدرن:

درست روشن نیست که جامعه صنعتی چگونه از بطن بعضی از جوامع کشاورزی زاییده شد، ولی روشن است که این جریان در فاصله قرن‌های ۱۶ و ۱۸ از کشورهای اروپای شمالی، به ویژه از انگلستان و هلند و شمال فرانسه و شمال آلمان، آغاز شد. یکی از دلایلی که داده شده، همان دلیل معروفی است که ماکس وبر در کتاب «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری» اقامه کرده است. وبر می‌گفت کاتولیسیسم ذاتاً مذهبی و «آن جهانی» است و به سخت‌کوشی و امساک و عقلانیت ارجح می‌گذارد و کار را نوعی عبادت می‌شمارد و با تکیه بر این اصول اخلاقی توانسته سرمایه‌داری صنعتی را پی‌ریزی کند. بعضی از محققان بعدی این اشکال را به وبر وارد کرده‌اند که سرمایه‌داری و صنعت پیش از پروتستان‌تیسیم پا گرفته بودند. ولی به هر حال، سازگاری ذاتی سرمایه‌داری صنعتی و مذهب پروتستان، صرف نظر از تقدم و تأخر، بسیار چشمگیر است. عده‌ای دیگر از صاحب‌نظران، عنصر عقلانیت در پروتستان‌تیسیم را با رشد و تکامل علوم جدید پیوند داده‌اند که مرکز مهم آن در قرن ۱۷ انگلستان و فرانسه و هلند بود. روش علمی در آن مناطق کم‌کم از قرن ۱۸ از علوم طبیعی به علوم اجتماعی، به خصوص

اقتصاد و جامعه‌شناسی، تعمیم داده شد و از آن پس نگرش سرد و بی‌طرف علمی و ویژگی جامعه مدرن به تفکیک از جامعه سنتی قرار گرفت. کشف سرزمین‌های جدید و ایجاد مستعمرات و مهاجرنشین‌ها نیز عامل دیگری بود که به ثروت و قدرت غرب افزود. حاصل این عوامل، پیدایش اندیشه پیشرفت نامحدود بشر و مدرنیسم بود.

مجموعه این عوامل به انفجارهایی در اواخر قرن ۱۸ انجامید که به سیاست و اقتصاد چهره مدرن دارد. نخستین انفجار در پی دو انقلاب آمریکا و فرانسه روی داد. از آن زمان تا امروز، تقریباً همه متفکران سیاسی به رغم اختلاف‌های مسلکی بر این عقیده بوده‌اند که، مشروعیت حکومت از اراده مردم نشأت می‌گیرد و اراده مردم باید در چارچوب قوانین اساسی دموکراتیک متبلور شود. دولت دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی امروز تنها شکل مشروع حکومت مدرن است. حتی دولت‌هایی که از این قاعده عملاً منحرف می‌شوند مانند دولت‌های کمونیست یا رژیم‌های نظامی یا حکومت‌های انقلابی - امروزه یا باید از اساس انکار کنند که حکومتشان دموکراتیک نیست، یا به عذرهایی از قبیل وجود اوضاع خاص و فوق‌العاده متشبث شوند و بگویند هدفشان در نهایت دموکراسی کامل است.

عنصر دیگر در مدرنیسم سیاسی، حق حاکمیت ملی بوده است. بنا به اصل، حکومت قدرت‌های بیگانه بر هیچ ملتی مشروع و طبیعی نیست. فقط دولتی مشروعیت دارد که در آن مردمی دارای فرهنگ و سرزمین مشترک، خود بر خویش حکومت کنند. البته در دولت‌های متشکل از اقوام با (به قول کمونیست‌ها) خلق‌های مختلف، هنوز این مشکل به جای خود هست که ویژگی‌های قومی کدام یک از اقوام باید اساس دولت تک‌ملیتی (nation-state) قرار بگیرد.

انفجار دومی که به آن اشاره کردیم و به جامعه مدرن شکل داد، انقلاب صنعتی انگلستان در اواخر قرن ۱۸ و در سراسر قرن ۱۹ بود که تا مدت‌ها مدلی برای صنعت گسترده در جهان قرار گرفت. از آن پس، مطلب این بود که هر کشوری که بخواهد از خطر واپس ماندگی محفوظ باشد، باید صنعتی شود.

ماهیت جامعه مدرن:

از قدیم گفته‌اند که هر چیز را در مقایسه با ضد آن بهتر می‌توان شناخت. فهم جامعه سنتی کشاورزی برای تحلیل جامعه صنعتی مدرن ضروری است. اگر بخواهیم ویژگی‌های ذاتی جامعه مدرن را در مقابل جامعه سنتی به اجمال متذکر شویم، این چند قلم باید در صدر

فهرست بیابند: الف) اصالت فرد در مقابل اصل قرار دادن گروه یا جماعت در جامعه سنتی کشاورزی؛ ب) تخصصی شدن و تفکیک وظایف در نظام اجتماعی و تقسیم کار در مقابل جامعه سنتی که خانواده در آن واحدی است در عین حال هم برای تولید، هم برای مصرف، هم برای روابط اجتماعی و هم برای تصمیم‌گیری؛ ج) نهادهای جامعه مدرن، به جای این‌که مانند جامعه سنتی رسوم و عادات و سنت‌ها را راهنما قرار دهند، به راهنمایی قواعد و مقرراتی اداره می‌شوند و پیش می‌روند که مقبولیت و مشروعیتشان از یافته‌ها و روش‌های علمی نشأت می‌گیرد؛ د) نهادهای جامعه مدرن به جای این‌که مجری فرمان‌های شاه یا هر شخص خاصی باشند و ودیعه‌ای الهی تلقی شوند، بر طبق دستورهای عامی عمل می‌کنند که کارشناسان و متخصصان هر رشته انشاء کرده‌اند. مواردی که شمارش کردیم البته همه ویژگی‌های جامعه مدرن را دربر نمی‌گیرند. ولی تضاد آن‌را با جامعه سنتی نشان می‌دهند.

بدیهی است مدرن سازی بعضی نتایج نیز به دنبال دارد که بسته به ارزش‌های هر کس ممکن است مثبت یا منفی تلقی شوند، ولی به هر حال اشاره اجمالی به آن‌ها بی‌مناسبت نیست. مهم‌ترین این پیامدها دگرگونی اقتصاد، افزایش جمعیت، شهرنشینی، تغییر مقام خانواده، اهمیت فزاینده کار، سکولاریسم و عقلانیت است.

از نظر اقتصادی، رشد و ویژگی محوری جوامع مدرن است، که در نتیجه چند عامل در مدرن سازی پدید می‌آید. یکی تغییر تکنولوژی است که ماشین را جانشین کاربیدی می‌کند. دومی پیدا شدن منابع جدید انرژی، مانند ذغال‌سنگ و نفت و اخیراً نیروی هسته‌ای است که جای قدرت جسمانی انسان و چارپایان را می‌گیرد. سوم، آزاد شدن کارگر از قید و بندهای فئودالی جامعه سنتی و پیدایش بازار آزاد کار است (البته در کشورهای غیرکمونستی). چهارم، تمرکز کارگران در کارخانه‌هاست و پنجم به وجود آمدن نقش اساسی برای قشر خاصی در جامعه، به نام سرمایه‌گذاران خصوصی است.

از دیگر پیامدهای مدرن سازی، چنان‌که اشاره کردیم، پدیده شهرنشینی است. زندگی مدرن بی‌شک زندگی شهری است. در جوامع سنتی کشاورزی ۹۰ درصد جمعیت در روستاها می‌زیستند؛ در جوامع صنعتی مدرن این نسبت معکوس شده است و زندگی ۹۰ درصد از مردم در شهرها پدیده نادر نیست. در فاصله سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۵۰ کل جمعیت جهان ۵۱ درصد رشد کرده و جمعیت شهرنشین ۲۵۴ درصد. ولی در همان حال، شهرنشینی در آسیا ۴۴ درصد و در آفریقا ۲۹ درصد رشد داشت. هم اکنون جمعیت سائوپولو در

برزیل ۱۵ میلیون و جمعیت شهر مکزیکو ۱۷ میلیون نفر است. تأسف در این است که در اکثر کشورهای توسعه نیافته، رشد شهرنشینی و عواقب نامطلوب آن مانند شلوغی و شرایط بهداشتی نامناسب و بیکاری، بارشده اقتصادی و فرهنگی همراه نبوده است. شهرنشینی پیامدهای دیگری نیز از نظر تغییر موقعیت خانواده و مسأله کار دربرداشته است. در جوامع سنتی، خانواده واحد اساسی تولید بود. جامعه مدرن این نقش را از خانواده سلب می‌کند. اعضای خانواده برای تأمین معاش به ساختارهایی بیرون از خانواده وابسته می‌شوند که فهم کامل و کنترل آن از توانشان خارج است. از سوی دیگر، وابستگی به شغل و درآمد و روابط اجتماعی مستقل از خانواده بلافضل، سبب کم‌توجهی به اعضای پیر و از کارافتاده و بیکار در خانواده می‌شود. با تقلیل نقش اجتماعی و اقتصادی خانواده، کار اهمیت فزاینده پیدا می‌کند و منشأ اصلی هویت فردی می‌شود. در جامعه سنتی، هویت افراد به این بود که اهل کجا و فرزند کیستند. در جامعه صنعتی مدرن، معرف افراد عمدتاً کار و شغلشان است. یکی مهندس، دیگری کارمند بانک، سومی کارگر، چهارمی تاجر واردکننده و به همین قیاس بقیه.

از مهم‌ترین پیامدهای مدرنیسم، سکولاریسم و عقلانیت است. غرض از سکولاریسم حذف نیروهای فوق انسانی و فوق طبیعی و به جای آن، توسل به قوانین علمی برای تبیین پدیده‌های طبیعی و اجتماعی است. سکولاریسم از پیامدهای مدرنیسم است، ولی بدین معنا نیست که دین یکسره از عرصه جامعه مدرن بیرون رانده شود. سنت ریشه‌دارتر و نیرومندتر از آن است که هیچ اثری به صورت اعتقادات و مناسک دینی باقی نگذارد. حتی در مدرن‌ترین جوامع نهادهای دینی، نقش مهم ایفا می‌کنند و بسیاری از مردم در کنار اعتقادهای علمی، پایبند معتقدات دینی‌اند. در کشورهای غربی و سوسیالیستی، پدیده‌های دینی به رغم پایداری، محوریت خود را در حیات اجتماعی از دست داده‌اند و در مقایسه با جوامع سنتی، خصلت حاشیه‌ای پیدا کرده‌اند و دیگر منشأ مشروعیت و قانونیت نیستند. ولی در بعضی از کشورهای دیگر، به علل متعدد تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی، دین و عرفان دوباره با قدرت افزون‌تر وارد صحنه شده‌اند. نهایت این‌که این بار به علت ریشه‌هایی که نهادها و ساختارهای مدرن به ویژه در یکصد سال گذشته پیدا کرده‌اند، ضرورت نوعی سازش و تلفیق میان سنت و مدرنیته به وجود آمده است، که گرچه به هیچ وجه آسان نیست، ولی اگر با ابتکار و خلاقیت و خردمندی توأم شود، ممکن است نویدبخش تحولات امیدوارکننده در آینده باشد.

مشکلات زاینده مدرنیسم:

از آنجا که هیچ چیز زیر چرخ کیود نه خیر مطلق و نه شر مطلق است، مدرنیسم نیز مانند سنت‌گرایی از این قاعده مستثنی نیست. در جامعه سنتی، انسان‌ها دسته دسته از فقر و فلاکت و بیماری ناپود می‌شدند. جلوگیری از گرسنگی و غذا رساندن به جمعیت‌های عظیم بشری و پیشرفت بهداشتی و پزشکی، از پیروزی‌های درخشان مدرنیسم بود، ولی همچنین به ازدسام و آلودگی و ویرانی محیط‌زیست انجامید. مهاجرت توده‌های بزرگ آدمیان به شهرهای بزرگ به اشتغال و فعالیت و ابتکار و مبادله اطلاعات میدان می‌دهد و راه را برای برخورداری از پاداش‌های مادی و معنوی باز می‌کند، ولی در عین حال به تنهایی و گمنامی و روان پریشی و تلقین‌پذیری‌های مخرب سیاسی و تجاری و فرهنگی منجر می‌شود. زوال ارزش‌های سنتی و کاهش قدرت دین و خانواده، زیاده‌خواهی‌ها و آرزوهای افسارگسیخته‌ای ایجاد می‌کند که، چون وسایل رسیدن به آنها طبعاً فراهم نیست، به افزایش اختلال‌های روانی، رفتارهای ناپه‌نجانار، جرائم و نهایتاً خودکشی منتهی می‌شود.

چند هزار برابر شدن بهره‌وری صنعتی در قیاس با محصول کار پیشه‌وران در جوامع سنتی، موفقیتی بی‌سابقه بود، ولی به بهایی تمام شده که مارکس از آن به عنوان «بیگانگی» یاد می‌کند. کارگر صنعتی نمی‌تواند از گوشه کوچکی از چرخه تولید که به او محول شده و هر روز یکنواخت تکرار می‌شود، کسب رضایت و لذت کند. بنابراین هم از کار و هم از محصول کار احساس بیگانگی می‌کند.

مرحله اخیر مدرنیسم:

قدما می‌گفتند که هر چیز وقتی از حد خود بگذرد، نتیجه عکس می‌دهد. بسیاری از ویژگی‌های مدرنیسم مصداق این حکم قدیم بوده است. صنعت گسترده نیروی کار کشاورزی را، تا حد زیادی به عرصه صنایع تولیدی راند، ولی اکنون خود، تابع چرخه کار و سرمایه شده است و کارکنان گروه گروه از بخش تولید به بخش خدمات می‌روند.

با این همه، واکنش‌هایی در برابر مدرنیسم پدید آمده است که می‌توان از آنها، به گفته کارل پوپر، به «نتایج ناخواسته» تعبیر کرد. گسترش شهرنشینی با مدرنیسم به وجود آمد؛ ولی اکنون به جایی رسیده که مردم از شهرهای بزرگ می‌گریزند و به حومه پناه می‌برند. ولی چون از دینامیسم جامعه مدرن گریز میسر نیست، حومه‌ها پس از چندی به شهرها مبدل می‌شوند و سپس به علت ارتباط‌هایی که ناگزیر باید با ما در شهرها داشته باشند، هر دو با هم جمع

می‌شوند و کلان شهرهای غول آسا پا به عرصه هستی می‌گذارند که اوضاع را از پیش هم بدتر می‌کنند.

یکی از این واکنش‌ها علیه تشکیلات کلان بوروکراتیک یا اداری است. معترضان فریاد می‌زنند «کوچک زیباست» و می‌خواهند بازگردند به زندگی در جماعت‌های کوچک و صنایع دستی دوران پیش مدرن. در عرصه سیاست، واکنش‌هایی در مقابل تمرکز حکومت دیده می‌شود. در شماری از کشورها، اقلیت‌های قومی استقلال یا دست‌کم خودمختاری داخلی می‌دهند و نوعی ملیت‌گرایی جدید جدا از دولت‌های تک‌ملیتی ظهور کرده است. از سوی دیگر، شاهد موج‌هایی پیاپی اعتراض جوانان و پیدایش فرقه‌های نوظهور مذهبی و عرفانی هستیم که از پذیرفتن عقلانیت تعریف شده در مدرنیسم کلاسیک سرباز می‌زنند. به لحاظ عینی پیداست که تشکیلات اداری کلان و فرهنگ یکدست از نظر ادامه کارکرد جامعه مدرن چشم پوشیدنی نیست. اما به لحاظ ذهنی، آشکار شده که این نهادها اکنون قادر به پاسخ‌گویی کافی به نیازهای عاطفی و اجتماعی افراد نیستند. به هر تقدیر، مسلم این‌که در مورد مدرنیسم نمی‌توان گزینشی عمل کرد. مدرنیسم دارای منطق درونی و دینامیسمی است که ملتی را که گام در راه آن بگذارد، خواه و ناخواه در مسیری معین به پیش می‌راند. مدرنیسم آمیزه‌ای است از خوب و بد. از سویی پیشرفت مادی به همراه دارد. ولی بهای دستاوردهای علمی و تکنولوژیک آن، در زندگی معنوی و عاطفی پرداخته می‌شود و جهان را یک‌دست یا به گفته نویسنده آمریکایی تامس فریدمن در آخرین کتابش، مسطح می‌کند.

علوم اجتماعی هنوز برای تعیین وزن دقیق سودها و زیان‌های مدرنیسم نسبت به یکدیگر، به نتیجه قطعی نرسیده است. ولی عملاً نمی‌توان به انتظار داوری نهایی در این زمینه نشست. چنان‌که گفتیم و باز تکرار می‌کنیم، در مدرن سازی نمی‌توان گزینشی عمل کرد. خوب و بد را باید با هم پذیرفت و سپس با نوآوری و نواندیشی و انتخاب سنت‌های مثبت و مساعد، به اصلاح بدی‌ها پرداخت. روی گرداندن از مدرنیسم به معنای حذف شدن از چرخه جهان معاصر است. در این مورد، مدرنیسم انتخابی باقی نمی‌گذارد.

● اشاره

۱. نوشتار حاضر حاصل سخنرانی جناب آقای فولادوند در انجمن جامعه‌شناسی ایران است، و شاید به همین دلیل است که در بررسی جامعه مدرن، بیشتر به جنبه‌های اجتماعی

آن پرداخته‌اند و کمتر در لایه‌های فلسفی فرو رفته‌اند. یک نقطه قوت این نوشتار، تحلیل چگونگی پیدایش جوامع مدرن و نسبت آنها با جوامع سنتی است. همچنین توجه به برخی کاستی‌های جوامع مدرن نیز از دیگر نقاط قوت آن است. در عین حال، کاستی‌هایی در این بررسی وجود دارد که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

۲. تحلیل مدرنیسم و مدرنیته، بدون واکاوی لایه‌های مختلف فلسفی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، تحلیلی ناقص است. آقای فولادوند به ژرف کاوی در لایه‌های عمیق‌تر بحث نپرداخته‌اند و تنها رویه‌های اقتصادی و اجتماعی مدرنیسم را دنبال کرده‌اند. به همین دلیل در یافتن عوامل پدید آمدن انقلاب مدرنیته، انقلاب صنعتی را اصل گرفته‌اند، درحالی‌که به نظر می‌رسد انقلاب صنعتی، خود معلول انقلاب علمی و آن معلول انقلاب فلسفی و معرفت‌شناختی است. اگر عقلانیت مدرن در قرن‌های شانزدهم و هفدهم شکل نگرفته بود و در قرن هجدهم با اندیشه کانت به کمال نمی‌رسید، زمینه ذهنی لازم برای تحول روش شناختی در علم تجربی و به دنبال آن دست‌یابی به دست‌آوردهای جدید علمی و فناوری امکان‌پذیر نبود.

اگر تعطیلی عقل تجربی در کلیسای کاتولیک از میان نمی‌رفت و همچنان تعبدگرایی بی‌پایه به اصول خود ساخته کلیسایی، به نام وحی و الهام روح القدس پا برجا بود، امکان پدید آمدن چنان انقلابی در علم و صنعت و فناوری و به دنبال آن در شیوه‌های زیست و کار پدید نمی‌آمد.

۳. یک نکته مهم که در بسیاری از تحلیل‌ها در باب مدرنیسم و مدرنیته مورد غفلت قرار می‌گیرد، ریشه‌یابی مدرنیسم و مدرنیته اروپایی و تعمیم آن به هرگونه مدرنیسم یا مدرنیته است. بریدن یک واقعیت تاریخی و اجتماعی، حتی در بُعد اندیشه از مقطع تاریخی و از جغرافیایی خود و تعمیم احکامی از آن بدون در نظر گرفتن شرایط متفاوت دیگر زبان‌ها و مکان‌ها از کژراهه سر بر می‌آورد و تحلیل را غیر علمی می‌کند. یکی از عواملی که معمولاً برای مدرنیته یا مدرنیسم ذکر می‌شود تقابل دو رویکرد «آسمانی» و «زمینی» یا «آن جهانی» و «این جهانی» است. آنچه صحیح به نظر می‌رسد آن است که نوع رویکرد آسمانی و آن جهانی کلیسای کاتولیک به گونه‌ای بود که به توقف علم و تکنولوژی و اقتصاد منتهی می‌شد، اما آیا باید حتماً نهضتی پروتستانی برای این جهانی کردن امور رخ می‌داد تا مدرنیسم پدید آید؟ پاسخ مثبت دادن به این سؤال در نهایت دشواری است، بلکه به نظر می‌رسد که درست نباشد؛ زیرا می‌توان نمونه‌هایی از اندیشه‌های آن جهانی و آسمانی یافت که در دل خود ضرورت داشتن نگاه این جهانی و توجه به آبادانی زمین و پیشرفت علمی و فناوری را داشته باشد. بهترین دلیل بر امکان چنین نگاهی، وجود آن است، آموزه‌های دین اسلام، این نگاه را با قوت در خود دارند و در عمل نیز در برهه‌هایی از زمان که تا حدودی به شریعت اسلامی عمل شده است، پیشرفت و فناوری در جهان اسلام

مشاهده شده است. جمهوری اسلامی ایران نیز می‌تواند یک نمونه از این نوع نگاه باشد. ۴. آقای فولادوند تفاوتی میان مدرنیسم به عنوان یک مکتب فکری و فلسفی و مدرن‌سازی به عنوان یک نهضت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نگذاشته‌اند. از نظر ایشان هر دو با صفت گسترش پیوند دارند. درحالی‌که مدرنیسم نوعی اندیشه، فلسفی است که از قرن ۱۶ آغاز شد و زیربنای حرکت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بعدی در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ قرار گرفت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی